

بیست و یکم آذر، روز سرکوب و کشتار مردم آذربایجان!

بهرام رحمانی
bamdadpress@telia.com

امروز بیست و یکم آذر، سالگرد حمله ارتش شاهنشاهی به آذربایجان و یادآور قتل و غارت و جنایت این ارتش است. روزی که ارتش شاهنشاهی با حمایت دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده آمریکا، مدنیت و انسانیت را در آذربایجان به خاک و خون کشید و در پرتو سرکوب این جنبش دمکراتیک رو به رشد، جنبش کردستان و جنبش کارگری سراسری و غیره را نیز به مسلخ برد.

جنبش آذربایجان، به رهبری فرقه دمکرات آذربایجان و جعفر پیشه‌وری، یک جنبش چپ و برابری‌طلب بود که ۶۰ سال پیش، ارتش شاهنشاهی، نه تنها اعضا و فعالین این جنبش، بلکه مردم آذربایجان را بی‌رحمانه و وحشیانه سرکوب و قتل‌عام کرد.

حول و حوش ۲۱ آذر، افراد مسن خانواده‌های آذری که واقعه ۲۱ آذر را به یاد می‌آورند درباره هجوم وحشیانه ارتش شاهنشاهی به آذربایجان، داستان‌های هولناک و تکان‌دهنده‌ای تعریف می‌کنند. این وقایع تلخ و ناگوار علاوه بر اسناد و کتاب‌های تاریخی، به دلیل این که سینه به سینه نیز ضبط شده و از نسلی به نسل دیگر منتقل گردیده است، نفرت عجیبی در میان مردم آذربایجان نسبت به حکومت شاه و نیروهای سرکوبگر او و همچنین حکومت جمهوری اسلامی و همه نیروهای سرکوبگر این حکومت نیز ریشه دوانده است.

از این رو بیست و یکم آذر، برای انسان‌هایی چون من که در آذربایجان متولد شده و هزاران بار واقعه آذربایجان را با روایت‌های گوناگون شنیده است معنا و مفهوم دیگری پیدا می‌کند. من و ما و صدها هزار انسان با روایات واقعی جنبش دمکراتیک آذربایجان از یک سو و وحشی‌گری ارتش شاه و عوامل و مزدوران محلی حکومت پهلوی در سرکوب این جنبش از سوی دیگر، بزرگ شدیم و با روایات چپ و سوسیالیستی و برابری‌طلبی و آزادی‌خواهی این جنبش عمیقاً آشنا شدیم. هیچ‌کینه‌ای از هیچ‌کسی به دل نگرفتیم، به فکر انتقام نیافتادیم، جز کینه و نفرت طبقاتی-مان از سیستم سرمایه‌داری. راه حل را در این دیدیم که با روی‌آوری به مبارزه متشکل و مشترک در جنبش کارگری کمونیستی سراسری در جهت سرنگونی سرمایه‌داری و حکومت‌های حامی سرمایه با هدف برپایی یک جامعه اشتراکی کمونیستی که در آن کار مزدی از بین رفته و هیچ انسانی، انسان دیگر را استثمار نمی‌کند و هر انسانی به اندازه توانش در ساخت و به حرکت درآوردن ماشین اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تلاش می‌کند و به اندازه نیازش نیز سهم می‌برد. در جامعه‌ای که انسان‌ها آزاد و برابرند و خلاقیت‌های واقعی‌شان در روند طبیعی رشدشان شکوفا می‌شود. در چنین جامعه‌ای هیچ ملیتی و هیچ زبانی بر دیگری برتری نداشته و همه بدون توجه به ملیت، جنسیت و باورها و عقایدشان در کنار همدیگر زندگی پرنشاط و بدون ذغدغه‌ای را دارند. جنبش کارگری کمونیستی ما در آذربایجان و سراسر ایران، با مارکس و انگلس، این بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی و لنین، رهبر انقلاب کارگری سوسیالیستی ۱۹۱۷ روسیه و ادامه دهنده راه بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی عمیقاً آشنا شد. بنابراین، آن چیزی که من از روایات مختلف تلاش‌ها و تجارب تاریخی یک ساله حکومت دمکراتیک محلی آذربایجان و کتاب‌ها و اسنادی که در این مورد وجود دارد کسب کرده‌ام، این است که بر خلاف تبلیغات مسموم‌کننده و غیرواقعی طیف سلطنت‌طلبان وابسته به حکومت سرنگون شده دیکتاتوری پهلوی و به طور کلی شوینیسیم فارس، رهبران فرقه دمکرات آذربایجان و همچنین پس از آن‌ها، نیروهای چپ و کمونیست و آزادی‌خواه آذربایجان، همواره در همکاری و همبستگی و اتحاد با فعالین گرایش چپ جامعه سراسر ایران، پیش‌قدم بوده‌اند تا در روندهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سراسر ایران دخیل باشند و در راه برقراری آزادی و برابری بکوشند. رفع ستم ملی و حل پایه-ای این ستم، تنها از طریق مبارزه سراسری در سرنگونی حکومت مرکزی و برقراری یک جامعه عادلانه و آزاد و برابر و انسانی امکان‌پذیر است.

حکومت مرکزی، با بسیج عربده‌کشان سیدضیاء، سران عشایر و ارتش و ژاندارمری تحت فرمان ژنرال شوارتسکف آمریکایی، با شکستن اعتصاب کارگران خوزستان، اصفهان، مازندران، گیلان، تهران و سرکوب خونین اعتراضات توده‌ای توانست حاکمیت دیکتاتوری لرزان خود را به جامعه تحمیل کند، اما این سلطه خود را نتوانست بر آذربایجان نیز تسری دهد. این مسئله باعث شد که حکومت مرکزی و ارتش سرکوبگر آن کینه غیرقابل‌تصوری بر جنبش اجتماعی و دمکراتیک آذربایجان پیدا کنند که این کینه را روز ۲۱ آذر با کشتار خونین و حتی تجاوز به حریم خصوصی انسان‌های بی‌دفاع و بی‌گناه به اوج رساندند.

همین امروز نیز ژنرال‌های بازنشسته‌ای که در کشتار ۲۱ آذر مردم آذربایجان، نقش فرماندهی داشتند و امروز در خارج کشور به سر می‌برند در سالگرد ۲۱ آذر، به دروغ و تحریف متوسل می‌شوند و هر چه در ماهیت ضدانسانی دارند به فرقه دمکرات آذربایجان و رهبران آن نسبت می‌دهند تا بر جنایات خود سرپوش بگذارند، مانند تیسمار آیرملو که به مناسبت سالگرد ۲۱ آذر، مصاحبه‌هایی با رادیوهای راست و سلطنت‌طلبان داشت.

از سوی دیگر به خصوص در سال‌های اخیر ناسیونالیست‌های آذری با حمایت و پشتیبانی وزات امور خارجه آمریکا، گرایش‌های ناسیونالیستی جمهوری آذربایجان، گرگ‌های خاکستری ترکیه (یک گروه فاشیستی)، طرفداران آتاتورک و غیره نیز تاریخ جنبش دمکراتیک آذربایجان را با سیاست‌های پان ترکیستی خود تحریف می‌کنند تا پشتوانه‌ای غیرواقعی برای سیاست‌های امروزشان دست و پا کنند.

برای این که تاریخ به فراموشی سپرده نشود، به ویژه نیروی جوان ایران، به واقعیت‌های تاریخی کشور خود آشنا باشند تا هدف و مسیر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خود را آگاهانه انتخاب کنند. باید واقعیت‌های تاریخی را از زیر خار و خاشاک بیرون کشید؛ زیرا هر حکومت و تاریخ‌نویسان و روشنفکران نزدیک به حکومت‌های دیکتاتوری، تاریخ را به نفع خود می‌نویسند و پرده ساتری بر روی واقعیت‌های تاریخی می‌کشند. درباره همین نمونه جنبش دمکراتیک آذربایجان، حکومت شاهنشاهی و حتی همین امروز طرفداران این حکومت سرنگون شده دیکتاتوری، ۲۱ اذر، یعنی روز کشتار مردم آذربایجان را روز «نجات» می‌نامند؟! در حالی که در این روز هزاران انسان توسط ارتش دست‌پرورده ژنرال شوارتسکف آمریکایی و با حمایت و پشتیبانی دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده آمریکا، به خاک و خون کشیده شدند. دولت شوروی نیز نسبت به این وقایع نقش خنثی داشت.

پان ایرانیست‌ها، پیشه‌وری و دیگر رهبران فرقه دمکرات را با رکیک‌ترین کلمات و تهمت‌ها و افتراها مورد حمله قرار می‌دهند. اساس دشمنی حکومت‌های مرکزی بورژوازی با حق تعیین سرنوشت «ملل» تحت ستم جامعه ایران، ابعاد هولناکی دارد. این حکومت‌ها سیاست‌های فاشیستی خود بر علیه مردم تحت ستم مناطق مختلف ایران را به جایی رساندند که حتی به کارگیری زبان مادری را نیز ممنوع اعلام کردند. هر کسی در این مورد زبان اعتراض گشود، به بهانه تجریه‌طلبی و به خطر انداختن تمامیت ارضی کشور به زندان و شکنجه و اعدام محکوم نمودند. از این رو، برخوردها و عملکردهای حکومت‌های دیکتاتوری ایران، دست کم از انقلاب مشروطیت به این سو، چه از نوع «ملی» پهلوی و چه از نوع «مذهبی» جمهوری اسلامی را باید در سیاست‌های غیرانسانی پلیسی - فاشیستی آن‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. بی‌خود نبود که رضاخان میرپنج، هیتلر، رهبر آلمان نازی را مرجع و الگوی خود قرار داده بود. واقعیت این است که برخلاف ادعای شوینیست‌های فارس و برخلاف ادعای ناسیونالیست‌های آذری، رهبران فرقه دمکرات آذربایجان عمدتاً کمونیست‌های انترناسیونالیست بودند که بر اتحاد و همبستگی کل کارگران و مردم محروم و زحمتکش ایران تاکید می‌کردند و در مقابل قلداری سیاست‌های تبعیض‌آمیز و فاشیستی حکومت مرکزی نیز با شهامت ایستادند و بهای گران تاریخی آن را نیز پرداختند.

فقر و گرسنگی و سرکوب دولتی

در مقطع جنگ جهانی دوم، حکومت شاهنشاهی و ارتش آن، همواره به سرکوب جنبش‌های حق‌طلب ایران و تجمعات و اعتراضات مردم مشغول بودند و هزینه‌های کلانی را به ارتش و سرکوب‌ها اختصاص می‌دادند، در حالی که اکثریت مردم ایران، با فقر و گرسنگی فزاینده دست و پنجه نرم می‌کردند و حتی محتاج پیدا کردن لقمه نانی بودند. جان فوران، استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا، در کتاب ۶۲۸ صفحه‌ای خود به نام «مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران»، درباره بحران اقتصادی ایران، می‌نویسد: «جدی‌ترین کمبود زمان جنگ در ایران، کمبود نان بود. در تهران قیمت نان در بازار آزاد در نیمه اول ۱۳۲۱ - سال ۱۹۴۲، از ۶ سنت به یک دلار رسید. در مرداد و شهریور ۱۳۲۱ - اوت ۱۹۴۲ که احمد قوام نخست وزیر شد قرص نانی را روی میز کنفرانس مطبوعاتی خود گذاشت و گفت: «مشکل من این است. اگر بتوانم نان مرغوب در دسترس ایرانیان قرار بدهم سایر مشکلات حل خواهد شد.» در پاییز آن سال کمبود شدیدتر شد. کیفیت نان بسیار بد بود. نانواها آرد را الک می‌کردند با آرد الک شده برای ثروت‌مندان نان می‌پختند و برای بقیه مردم، آرد را با خاک اره، ماسه، خاکستر و خاک مخلوط می‌کردند. در روزهای ۱۸ - ۱۷ آذر ۱۳۲۱ - ۹ - ۸ دسامبر ۱۹۴۲ که جیره نان کمتر شد بلوای نان درگرفت هزاران تظاهرکننده شامل دانش‌جویان، زنان و بچه‌هایشان جلو مجلس شورای ملی گرد آمدند و فریاد می‌زدند: «یا مرگ یا نان». به دنبال این تظاهرات، نیروهای مسلح احضار شدند تا جلو تاراج اموال مردم را بگیرند. در این بلوا ۲۰ نفر کشته، ۷۰۰ نفر زخمی و ۱۵۶ نفر بازداشت شدند. به بازار نیز معادل ۱۵۰ هزار دلار خسارت وارد آمد. در سایر جاها نیز در سال‌های ۱۳۲۱ - ۱۹۴۲ و ۱۳۲۲ - ۱۹۴۳ بلوای نان وجود داشت تا این که متفقین و دولت ایران دست به کار شدند و با وارد کردن گندم، عرضه نان را تحت کنترل درآوردند. حاصل این همه، پریشانی معیشتی و زندگی طبقه‌های متوسط و پایین شهری در خلال جنگ جهانی دوم و پایین رفتن سطح زندگی این طبقه‌ها بود. بازرگانان عمده، دلال‌ها و طبقه‌های بالای شهری راه‌هایی برای پول درآوردن و از آن‌گلاود بحران اقتصادی ماهی گرفتن پیدا کردند، در حالی که توده مردم از تورم و کمبود سخت آسیب دیدند و نابرابری درآمدها افزایش یافت.» - (مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران، جان فوران، ترجمه: احمد تدین، نشر: موسسه خدمات فرهنگی رسا، صص ۳۹۸ و ۳۹۹)

همچنین قبل از این که ارتش شاهنشاهی وارد آذربایجان و کردستان بشود و دولت‌های خودمختار محلی آذربایجان و کردستان را از بین ببرد، اعتصاب عظیم کارگری در جنوب ایران، در صنایع نفت به وقوع پیوست که به لحاظ تاریخی اهمیت ویژه‌ای در جنبش کارگری کمونیستی ایران دارد.

جان فوران، می‌نویسد: «بین ماه‌های اردیبهشت و خرداد - و تیر و مرداد - ژوئیه، یکی از بزرگ‌ترین (اگر نگوییم مهم‌ترین) اعتصابات‌های تاریخ خاورمیانه توسط کارگران صنعت نفت برگزار شد و با موفقیت به پایان رسید. روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵ - اول ماه مه ۱۹۴۶، روز جهانی کارگر هشتاد هزار کارگر در آبان محل پالایشگاه نفت رژه رفتند: «یک زن سخن‌ران، نفت را به «جواهر» تشبیه کرد و انگستان را متهم ساخت که مزد کارگران ایرانی صنعت نفت را حتی در حد غذای یک سگ قرار نداده است. وی سپس خواهان ملی شدن نفت ایران شد. احتمالاً این نخستین بار بود که در خیابان‌های آبادان آشکارا از ملی کردن صنعت نفت سخن به میان می‌آمد.» روز ۲۰ اردیبهشت - دهم ماه مه، دو هزار کارگر در میدان نفت آغاچاری دست به اعتصاب زدند و خواهان افزایش دست‌مزد شدند. شرکت نفت ایران و انگلیس ابتدا آب منطقه کارگری را قطع کرد اما پس از سه هفته به تقاضای کارگران تن درداد چون شورای متحده مرکزی تهدید کرد که در آبادان اعتصاب عمومی به راه خواهد انداخت... روز ۱۹ تیر - دهم ژوئیه، شرکت نفت انگلیس و ایران از مزد کارگران کاست و استاندار خوزستان در آن منطقه حکومت نظامی اعلام کرد. با این اقدام اعتصاب ۴ روزه ۱۰۰ هزار کارگر نفتی و غیرنفتی شروع شد و به رغم درگیری‌های اعتصابگران با عشایر عرب تحریک شده توسط بریتانیا، کارگران موفق شدند تصمیم شرکت در مورد کاهش دست‌مزدها را لغو کنند و حداقل حقوق را بالا ببرند.» (همان منبع، صص ۱۷ و ۱۸)

لازم به تاکید است که ملی شدن نفت ایران را برخلاف ادعای ملی‌گرایان طرفدار مصدق، برای اولین بار در تاریخ، کارگران اعتصابی شرکت نفت اعلام کردند.

حق مردم مناطق مختلف ایران

مردم مناطق مختلف ایران، ویژه‌گی‌های محلی و زبان خود را دارند چون آذربایجان، کردستان، بلوچستان، لرستان و چهار محال بختیاری و غیره. ابتدایی‌ترین حق مردم این مناطق این است که به زبان خود بخوانند و بنویسند و حرف بزنند. احزاب و سازمان‌های سیاسی و دیگر تشکلهای صنفی و اجتماعی محلی، رادیو و تلویزیون، کودکستان و مدرسه و دانشگاه خود را داشته باشند. هیچ کدام از این ملیت‌ها و زبان‌ها بر دیگری برتر نباشند و حکومت مرکزی نیز هیچ تبعیض بر هیچ کدام از این مناطق قائل نشود. در چنین شرایطی شهروندان جامعه ایران، بدون توجه به ملیت و جنسیت و باورهایشان شهروندان برابر به حساب می‌آیند و در اتحاد و همبستگی و همیاری با همدیگر از همه دستاوردهای اقتصادی، علمی و اجتماعی به طور یکسان و برابر برخوردار می‌گردند. مردم این مناطق حق دارند اشعارشان را به زبان خود بسرایند؛ داستان‌ها و دیگر کتاب‌های علمی و ادبی‌شان را بنویسند. روزنامه‌های محلی خود را انتشار دهند. برای این که کلیه شهروندان ایران با هر زبانی که تکام می‌کنند و در هر شهر و روستایی ساکن هستند به دلیل این که با همدیگر به راحتی مراوده و رابطه انسانی و اجتماعی داشته باشند، زبان فارسی را هم در کنار زبان محلی در همه سطوح مدرسه و دانشگاه یاد بگیرند. چنین سیاستی بی‌شک به رشد و گسترش و شکوفایی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سراسری کشور کمک شایانی می‌رساند. اما متأسفانه به دلیل سیاست‌های غیرانسانی و سرکوبگرانه و فاشیستی حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی، مردم برخی از مناطق ایران، آگاهانه و عامدانه در فقر و محرومیت فزاینده قرار داده شده‌اند. برای مثال، مردم غرب زبان خوزستان بر روی دریایی از منابع طبیعی گاز و نفت زندگی می‌کنند، اما در محرومیت شدید به سر می‌برند. هنوز هم جمهوری اسلامی، ویرانه‌های جنگ را بازسازی نکرده است، حتی در برخی مناطق مردم خوزستان دسترسی به آب آشامیدنی سالم ندارند. در سیستان و بلوچستان فقر و محرومیت به اوج خود رسیده است، در حالی که جمهوری اسلامی، برای بستن دهان مردم این منطقه و مرعوب کردن آن‌ها میلیاردها تومان صرف مانورهای نظامی با مدرترین تجهیزات توپ و تانک و هواپیما و هلیکوپترهای جنگی برای آفریدن رعب و وحشت در این منطقه برگزار می‌کند و به اعدام‌های گروهی و سرکوب دست می‌زند.

آذربایجان هم که دورانی یکی از استان‌های غنی ایران بود و در تاریخ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این کشور جایگاه ویژه‌ای داشت، امروز با سیاست‌های تبعیض‌آمیز و سرکوبگر جمهوری اسلامی، آهسته‌آهسته در حال تبدیل شدن به استان‌های فقیر کشور است. شاید این انتقامی است که جمهوری اسلامی به ویژه از کارگران و مردم آزادی-خواه و فعالین سیاسی آذربایجان، به دلیل پیش‌گامی در انقلاب مشروطیت و انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران را بگیرد؟ یا این که این حکومت بتواند جایگاه واقعی آذربایجان را به عنوان سنگر آزادی‌خواهان سراسر ایران، در هم بشکند؟! پس از این که رضاخان میرپنج به حاکمیت رسید همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت را همانند جمهوری اسلامی سرکوب کرد و راه رشد و گسترش و تعمیق آن را سد کرد. همه احزاب و تشکلهای زنان و غیره دوران انقلاب مشروطیت که گرایش سیاسی چپ و سوسیالیستی داشتند نه تنها در همه جای ایران، به ویژه در تهران سرکوب و کشتار شدند، بلکه با ممنوع کردن تدریس زبان مادری در مناطق غیرفارس ایران و سرکوب جنبش‌های مردم تحت ستم این مناطق،، ضربات هولناک و غیرقابل جبرانی به رشد جامعه ایران در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی وارد ساخت.

اساساً تحولات پرشتابی که در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی برای بسط و تکوین سرمایه‌داری در سطح جهانی جریان داشت، حاکمان ایران نیز برای حفظ حاکمیت خود مجبور بودند این تحولات را گسترش دهند تا روند و چرخه تولید سبب سرمایه‌تسریع گردد. دولت‌های دیکتاتوری پهلوی، برای برقراری این تحولات به شیوه‌های امنیتی و

پلیسی و دولت متمرکز قدرقدرت متوسل شدند. در چنین روندی است که رضا خان، همزمان با سرکوب جنبش‌های اجتماعی ایران، نظیر جنبش کارگری کمونیستی، جنبش زنان و جنبش‌های آزادی‌خواه و برابری‌طلب مردم تحت ستم، با یاری همکیشان خود چون هیتلر، صدراعظم فاشیست آلمان، اقداماتی را در جهت برقراری دولت قدرتمند مرکزی و ارتش منظم و زبان واحد آغاز کرد. رضاخان، آتشی در ایران برپا کرد که تر و خشک را با هم سوزاند و مردم مناطق غیرفارس زبان ایران را حتی از زبان مادریشان محروم کرد و از این طریق لطمات غیرقابل جبرانی به رشد و شکوفایی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران زد. بنابراین، اگر بورژوازی ایران به اقدامات رضاخان با کمک دولت آلمان هیتلری می‌نازد، اما کارگران و زحمت‌کشان و مردم همه مناطق غیرفارس، سرکوب‌ها و کشتارها و تحقیرهای او و پس از او، پسرش محمدرضا شاه را هرگز فراموش نخواهند کرد. در یک کلام رضاخان و پسرش، عامل بدبختی و عقب ماندگی ایران شدند. کسی که زبان کشتی و ملت کشتی می‌کرد، چگونه می‌توانست عامل رشد و شکوفایی باشد؟ جمهوری اسلامی نیز محصول و زاده، حکومت پهلوی است.

در جنگ جهانی دوم، که آلمان نازی تمام اروپای غربی و شرقی را به خاک و خون می‌کشید و کوره‌های آدم‌سوزی راه می‌انداخت، رضاخان و حکومتش سخت متحد هیتلر بودند. به همین دلیل با ورود نیروهای متفقین به ایران رضاخان را از پادشاهی عزل کردند و پسرش محمدرضا را به جای او بر تاج و تخت نشاندند. در چنین شرایطی زندانیان سیاسی از زندان‌های مخوف رضاخان آزاد شدند. رسانه‌ها فرصت آزادی یافتند. احزاب و سازمان‌ها و تشکل‌های زنان و کارگران فعالیت‌های خود را از سر گرفتند. نسبتاً فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بازتری در ایران پدیدار شد.

در این میان نیروهای سوسیالیست و آزادی‌خواه تیریز که تجربه‌های ارزنده‌ای در مبارزه طبقاتی و مبارزه علیه اختناق داشتند، تلاش نمودند که از این فضای باز سیاسی نهایت سود را به نفع کارگران و مردم محروم و زحمت‌کش ببرند.

مبارزه سیاسی و اجتماعی فرقه دمکرات آذربایجان با استقبال مردم این منطقه به ویژه کارگران و زحمت‌کشان قرار گرفت. در حالی که در فروردین ماه ۱۳۲۱، کمیته ایالتی حزب توده ایران، فعالیت خود را در تبریز شروع کرده بود با تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان که زمینه‌های تشکیلاتی آن مهیا می‌شد به مخالفت برخاست. از سوی دیگر حکومت مرکزی هم بر سر تشکل و فعالیت احزاب مانع بزرگی بود.

در آذربایجان، روزنامه‌های دو زبانه - فارسی و ترکی آذری - را به نام «آذربایجان» منتشر شد. انتشار این روزنامه در نخستین روزهای خود با واکنش شدید حکومت مرکزی قرار گرفت تا جایی که مانع انتشار آن شدند. بار دیگر تبریز مانند سابق به مرکز فعالیت‌های هنری تبدیل شد. کانون هنرپیشگان (اکتورال آذربایجان) نماینده‌هایی را به زبان ترکی آذری به روی صحنه آوردند. امید و آرزو تحول بزرگی در جهت دستیابی به آزادی و برابری در میان مردم آذربایجان آن‌چنان جایگاهی باز کرد که فقر و محرومیت نیز نتوانست مانع رشد و گسترش و پیشروی این آرزوهای بزرگ مردم این دیار شود.

بیوگرافی مختصری از جعفر پیشه‌وری

جعفر پیشه‌وری، در سال ۱۲۷۲، در روستای زاویه سادات خلخال چشم به جهان گشود. دوازده ساله بود که همراه والدینش برای پیدا کردن کار به قفقاز رفت. در آن سال‌ها به دلیل مشکلات اقتصادی، فقر و فلاکت و بی‌کاری هر سال عده‌ای راهی قفقاز می‌شدند. فریدون آدمیت، می‌نویسد: «تنها در ۱۹۰۴ برای پنجاه و چهار هزار و هشتصد و چهل و شش (۵۴۸۴۶) عمده معمولی ایرانی ویزای مهاجرت به روسیه صادر شد. در ۱۹۰۵، سیصد هزار ایرانی به روسیه رفته که قسمت اعظم آن را کارگران تشکیل می‌دادند.

پیشه‌وری، درباره زندگانی خود، می‌نویسد: «... در زاویه سادات خلخال آذربایجان در سن ۱۲۷۲ متولد شدم. در اثر حوادث و زد و خوردها در سن ۱۲ سالگی با خانواده خود به قفقاز مهاجرت کردم و از آن تاریخ در تلاش معاش قدم گذاشتم. در مدرسه‌ای که تحصیل می‌کردم وارد کار شدم. آن‌جا مانند یک نفر مستخدم ساده خدمت کردم. پس از خاتمه مدرسه در همان‌جا به معلمی پرداختم... در این میان جنگ بین‌المللی و پشت سر آن انقلاب کبیر روسیه سر رسید. اقبانوس نهضت اجتماعی مرا هم مانند سایر جوانان معاصر از جای خود تکان داده به میدان مبارزه سیاسی انداخت. اول از مقاله‌نویسی شروع کردم و سپس وارد خدمت شدم... نظر به صمیمیت و صداقتی که در کار داشتم مرفی‌ترین تشکیلات سیاسی ایرانیان مرا با آغوش باز پذیرفت. دستور داد روزنامه حریت را تاسیس و اداره کنم... من از جوانان ایرانی بودم که آزادی ملل روسیه (انقلاب روسیه) عملاً دخالت داشتیم و در این کار بزرگ و پرافتخار علاوه بر مبارزه آزادی‌خواهی یک نظر ملی مرا تحریک می‌کرد. من می‌دانستم که نجات و سعادت ملت و میهن من در پیشرفت رژیم است که انقلابیون روسیه می‌خواهند و اگر غیر از لوی پرافتخار لنین بیرق دیگری در روسیه در اهتزاز باشد، استقلال و آزادی ملت ایر آن همیشه در معرض خطر خواهد بود. نهضت آزادی جنگل مرا هم مانند همه آزادی‌خواهان ایرانی جلب نمود. بدون فوت وقت به آن‌جا شتافتیم... در آن جا هم پیوسته در صف اول بودم. روزنامه می‌نوشتیم و سخنرانی می‌کردم.

در شدیدترین دوره نهضت ملی گیلان، ملیون (کمونیست‌ها) تصمیم گرفتند مرکز فعالیت خود را به تهران انتقال دهند و در آن‌جا بر علیه استبداد و ارتجاع و زورگویی مبارزه کنند. پیش از هر کسی من دم نظر بودم. همه از من انتظار

فعالیت و کار داشتند. من هم در نوبه خود تردید به خود راه ندادم. فرونتها(جبهه‌ها) و جنگل‌ها و کوه‌ها را پیموده خود را به تهران رسانیدم. در آنجا عده بی‌شماری را پیدا کرده، دست به دست آن‌ها داده وارد کار شدم... ما در تهران علاوه بر سازمان‌های جدی سیاسی، شورای مرکزی اتحادیه کارگران را که اعضایش آن روز به هفت هزار نفر بالغ می‌شد موفق شده بودیم تشکیل بدهیم.

شورای اتحادیه کارگران، ارگان خود را تاسیس کرد. این روزنامه حقیقت بود. به استثنای چند مقاله که رفقای آزادی‌خواه آن روز می‌نوشتند تمام مقاله‌های روزنامه مزبور از قلم من تراوش کرده است...

با پیدایش رضاخان جریان نبرد ما مجرای دیگری پیدا کرد. در اثر حبس‌ها و تبعیدها و اعدام‌های بی‌رحمانه که شروع شده بود ناچار شدیم رویه خود را تغییر بدهیم. چهار بار مراکز ما را به واسطه بازداشت و توقیف منحل کردند. ولی ما که خود را سرپازان راه آزادی می‌دانستیم پست خود را ترک نکرده پنجمین مرکز را تشکیل دادیم. فعالیت مطبوعاتی خود را به اروپا منتقل کرده، روزنامه و مجلات خود را توانستیم از دیوار چینی که پلیس رضاخان دور ایران کشیده بود به ایران برسانیم. بالاخره در سال ۱۹۰۳ بازداشت شدیم... بالاخره بعد از هشت سال پناه و سه نفر را نزد ما آوردند... در سال ۱۹۱۳ پس از بازداشت ده ساله خود از زندان مستقیماً به کاشان تبعید کردند. این تبعید برای من سخت‌تر از زندان بود ولی هرگز روح من مایوس نشد. «جعفر پیشه‌وری، «سرگذشت من»، آژیر، شماره ۹۱، ۱۵ مرداد ۱۳۲۲)

دکتر مصطفی الموتی، که از نزدیک با پیشه‌وری آشنائی داشت، می‌نویسد: پیشه‌وری، با آراکل میکائیلیان(سهراب سلطان‌زاده) همکاری نزدیک داشت. در سال ۱۳۰۹، گرفتار و به ده سال زندان محکوم می‌شود. در سال ۱۳۱۷، با زندانیان سیاسی جدید آشنا می‌شود. جوانان که همه تحصیل کرده و کتاب خوانده بودند از دیدن ماها که هشت و نه و ده سال در زندان به سر برده و روحیه خود را نباخته بودیم تشویق شدند و ما را سرمشق خود قرار داده و نیروی معنوی گرفتند. بعد از ده سال زندان کشیدن به کاشان تبعید می‌شود و همان‌جا مجدداً با چند نفر دیگر زندانی می‌شود. بیست روز بعد از حمله متفقین به ایران از زندان آزاد و عازم تهران می‌شود. در تهران، روزنامه آژیر را با کمک یاران هم‌فکر خود پی می‌ریزد. و شروع به کار می‌کند.

حزب کمونیست ایران که ابتدا در محله «صابونچی» در باکو با عنوان «حزب عدالت» در ماه مه ۱۹۱۷ تشکیل و اسدالله غفارزاده به عنوان صدر این حزب انتخاب شد و در تابستان ۱۲۹۹ رسماً با عنوان «حزب کمونیست ایران»، موجودیت خود را اعلام کرد. پس از اولین کنگره حزب کمونیست ایران که در انزلی تشکیل شد، چهار نفر سخن‌گوی این حزب شمرده می‌شدند: کامران آقازاده(آقایف)، آواتیس میکائیلیان(سلطانزاده)، میرجعفر جوادزاده-(پیشه‌وری) و حیدرخان عمواغلی.

پیشه‌وری، در انتشار و همکاری با نشریاتی چون آذربایجان جزء لاینفک ایران، اکینجی(کشاورز)، حقیقت، آژیر و ... نقش به‌سزایی داشت.

وی در روزنامه‌های حریت و روزنامه‌های دیگر کمونیستی مانند آذربایجان فقراسی(تنگدستان آذربایجان)، یولداش-(رفیق)، کمونیست، آذربایجان موقت حزبی انقلاب کومیتسه‌سینین اخباری(اخبار کمیته حزب انقلابی موقت آذربایجان)، مجله مشعل و...، ده‌ها مقاله به چاپ رساند؛ و سردبیری یولداش را نیز عهده‌دار بود. او، در این مقالات با بررسی اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی ایران، راه حل انقلاب پرولتری را در مقابل جامعه قرار می‌داد: «فقط یک انقلاب پرولتاریایی تداوم تاریخ ایرانیان را تضمین می‌کند.»(جعفر پیشه‌وری، «ایرانی‌لاری انتتبار»، حریت، شماره ۳۳، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۹، به نقل از «آخرین سنگر آزادی»، به قلم رحیم رئیس‌نیا)

روزنامه حقیقت، از اوایل دی ماه ۱۳۰۰ تا اوایل تیر ماه ۱۳۰۱ با مدیریت محمد دهگان انتشار یافت. گذشته از پیشه‌وری که از آغاز تا پایان در اغلب شماره‌های آن مطلب داشت، تعدادی نویسنده و شاعر نیز که غالباً به اتحادیه‌های کارگری و یا حزب کمونیست ایران وابسته و یا هوادار آن‌ها بودند با آن همکاری می‌کردند.(آخرین سنگر آزادی)

فریدون کشاورز می‌نویسد: «همان‌طور که در ابتدای صعود سردار سپه(رضاشاه) روزنامه حقیقت را منتشر می‌کرد پرفروش‌ترین روزنامه تهران بود، کریم کشاورز برادرم که با پیشه‌وری از سال‌های انقلاب گیلان دوست نزدیک و همکار بود در روزنامه آژیر با او همکاری می‌کرد.

رحیم رئیس‌نیا، در مقدمه کتاب «آخرین سنگر آزادی»، مجموعه مقالات جعفر پیشه‌وری در روزنامه «حقیقت» را چاپ شده است، درباره پیشه‌وری، می‌نویسد:

«... شاید نویسندگان این سطور دچار حیرت شوند که پیشه‌وری از کجا شروع کرد و سرنوشتش چگونه رقم خورد. اگر در دو کلمه خلاصه کنیم، پیشه‌وری با ایران شروع کرد و با ایران نیز تمام کرد! یعنی شش ماه پس از فرارش به باکو در جلسه‌ای با میرجعفر باقراف بحث به سرنوشت فرقه می‌کشد. باقر اوف که چشم و چراغ استالین در آذربایجان بود، به پیشه‌وری می‌گوید: «اگر از همان نخست به اتحاد شوروی می‌پیوستید، به این سرنوشت دچار نمی‌شدید! و پیشه‌وری پاسخ می‌دهد اشتباه ما در این بود که سرنوشت خود را از ایرانیان دیگر جدا کردیم و حالا به این روز افتاده‌ایم.» (نقل به مضمون، از شاهدان عینی از جمله دکتر جهاتشلو، وزیر بهداری دولت خود مختار آذربایجان)...

در سال ۱۹۲۱ (۱۳۰۰) پیشه‌وری، برای شرکت در جلسات کنگره سوم کمینترن به مسکو رفت و دیگر به جنگل برنگشت، بلکه از راه خراسان عازم تهران شد و پس از دو سه ماه بی‌کاری در روزنامه «حقیقت» به عنوان مترجم و نویسنده مشغول به کار گردید. حالا این جوان حدود ۲۸ - ۲۹ ساله است. او، در سال ۱۳۰۹ به اتهام فعالیت‌های کمونیستی ۱۱ سال در زندان به سر برد و پس از آزادی روزنامه «آزیر» را از خرداد ۱۳۲۲ تا اواسط ۱۳۲۴ منتشر کرد.

پیشه‌وری، در دوره ۱۴، قانون‌گزاری از تبریز به نمایندگی مردم تبریز انتخاب شد. در اثر مخالفت عده‌ای از وکلا، اعتبارنامه‌اش را مجلس رد کرد.

کسروی، می‌نویسد: از مجلس کارهایی سر زد که جز غرض‌ورزی معنایی نداشت. برای مثال می‌گویم اعتبارنامه پیشه‌وری را چرا نپذیرفتند؟ علتش چه بود؟ آیا اکثریت حق دارد به دل‌خواه یکی را بپذیرد و یکی را نپذیرد؟ اگر می‌گویند پیشه‌وری هوادار شوروی بود، هوادار شوروی دیگران هم بودند. پس چرا تنها این را به کنار زدند؟ اگر می‌گویند انتخابش طبیعی نبود، اولاً آنچه من شنیدم انتخاب پیشه‌وری از تبریز طبیعی بوده است. ثانیاً کسانی که انتخابشان طبیعی نبود، در مجلس بسیار بودند. فلان مرد که یک عمر در تهران زیسته، در این‌جا هر چه تلاش کرد به جانی نرسید و از فلان گوشه آذربایجان از شهری که ده نفر او را نمی‌شناختند وکیل درآمد پس چرا او را رد نکردید؟ آیا این‌ها جز دیکتاتوری چه معنایی دارد؟

جالب این که موقع رای‌گیری مجلس به اعتبارنامه پیشه‌وری، «دو نفر از فراکسیون حزب توده ... از دادن رای به اعتبارنامه پیشه‌وری خودداری نمودند.»

پیشه‌وری، در عین حال فعال سیاسی سوسیالیست و چهره فعال آذربایجان بود که سال‌های زیادی از عمر خود را در زندان رضا شاه گذرانده بود، از سوی مردم تبریز به نمایندگی انتخاب و روانه مجلس شورای ملی شد. اما اعتبارنامه او و هم‌رزمش رحیم خویی، با دخالت مستقیم ریاست جلسه رد شد. پیشه‌وری، بار دیگر روانه تبریز شد و به مبارزه سیاسی و فرهنگی خود ادامه داد. تا این که او و هم‌فکرانش با حمایت و پشتیبانی همه جانبه کارگران و مردم زحمت‌کش آذربایجان، فرقه دمکرات آذربایجان را تاسیس کردند. در چنین شرایطی کمیته مرکزی حزب توده به شدت با تشکیل فرقه به مخالفت برخاستند. اما حمایت توده‌های مردم از فرقه به حدی بود که تلاش‌های حزب توده برای به شکست کشاندن آن، بی‌نتیجه ماند.

تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان و دولت خودمختار محلی

تبریز، از دوران قدیم مرکز فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بود، در این دوره این فعالیت‌ها از جنبه اجتماعی به اوج خود رسیده بود. از اکتبر سال ۱۹۴۱ تا سپتامبر ۱۹۴۵، مجموعاً ۲۱ روزنامه در آذربایجان چاپ و منتشر می‌شد. از این تعداد، ۱۴ روزنامه به فارسی، سه تا به ترکی آذری، سه روزنامه دو زبانه فارسی - ترکی و یک روزنامه به زبان ارمنی انتشار می‌یافت. (کتاب آذربایجان در تاریخ معاصر، ص ۱۰۱)

در اواخر تابستان ۱۹۴۵ بود که فرقه دموکرات آذربایجان با گردانندگان همین روزنامه‌ها ایجاد گردید. بنا به نوشته آقای اتابکی در همان کتاب آذربایجان در تاریخ معاصر، تقریباً قریب به اتفاق موسسین فرقه از تبار آذربایجانی‌اند و در ایران به دنیا آمده‌اند و متوسط سن‌شان ۳۹ سال بوده است. ۳۶ درصد از طبقه پایین متوسط یا از خانواده کارگرانند. ۴۸ درصد از خانواده‌های طبقات متوسط یا بالای متوسط و ۱۶ درصد از قاجار یا از سرشناسان ایلات بودند. (همان منبع، ص ۱۳۵)

فرقه دمکرات آذربایجان، در شهریور و مهر ۱۳۲۴ - سپتامبر ۱۹۴۵، پیشه‌وری و یاران خیابانی و دیگر پیشگامان جنبش کمونیستی آن دوره ایران و آذربایجان، فرقه دمکرات آذربایجان را تشکیل دادند. در دوازدهم شهریور ماه ۱۳۲۴ با انتشار بیانیه‌ای (مراجعت نامه) دوازده ماده‌ای خود که اهداف و بینش فرقه و رهبری آن بود، موجودیت خود را رسماً اعلان کرد. در این بیانیه به اجرای قانون اساسی، تمامیت ارضی، آزادی‌های فردی و اجتماعی اشاره شده و در بخشی از آن آمده است: «توأم با حفظ استقلال و تمامیت ایران، لازم است به مردم آذربایجان آزادی داخلی و مختاریت مدنی داده شود تا بتوانند در پیش‌برد فرهنگ خود و ترقی و آبادی آذربایجان با مرعی داشتن قوانین عادلانه کشور، سرنوشت خود را تعیین سازند.» در بخش‌های دیگر از مواد بیانیه به رشد اقتصادی، سیاسی و مبارزه با مفاسد اداری و اجتماعی اشاره شده و در بخش پایانی بار دیگر به اتحاد و سازندگی در همه جای ایران تاکید شده است: «... ایمان داریم که اصلاح و ترقی آذربایجان موجب ترقی ایران خواهد شد و به این وسیله میهن از دست قلدرها و مرتجعین نجات خواهد یافت.»

با انتشار این بیانیه، تهمت و افترا و توطئه علیه فرقه از طرف جریان‌های مختلف شوینیستی و حکومت مرکزی شدت گرفت. فرقه و رهبران آن را عامل بیگانه و تجزیه‌طلبی معرفی می‌کردند. در حالی که پیشه‌وری، در هر فرصتی می‌گفت: «... هدف ما مبارزه با استبداد و ارتجاع است... ایران وقتی آباد و خوشبخت و دارای وحدت ملی حقیقی خواهد شد که انجمن‌های ایالتی و ولایتی در تمام نقاط به ویژه در آذربایجان تشکیل یابد...»

سرانجام در مهر ماه ۱۳۲۴، کنگره فرقه دمکرات آذربایجان با شرکت هزاران نفر از نمایندگان مردم و با پشتیبانی ۱۵۰۰۰۰ امضاء تشکیل شد. کنگره اساسنامه فرقه را مورد تصویب قرار داد. در این اساسنامه به آزادی‌های فردی، اجتماعی، آزادی وجدان و مطبوعات اشاره شده است. برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران، به زنان حق

شرکت در انتخابات داده شد. حمایت و پشتیبانی گسترده کارگران و مردم محروم و روشنفکران سیاسی سوسیالیست از فعالیت‌های فرقه، حکومت مرکزی را به وحشت انداخت. از این رو، عوامل مستقیم و غیرمستقیم خود مأمور خرابکاری و کارشکنی و تفرقه کرد تا از این طریق فرقه را نابود کند. کارگران و مردم محروم به ویژه جوانان، دست‌دسته با شور و شوق به صفوف فرقه می‌پیوستند. حکومت مرکزی، بحث مداخله نظامی و تحریم همه جانبه اقتصادی و اداری آذربایجان را پیش کشید. کنگره و مجلس منتخب فرقه، برای پیش‌گیری از احتمال حمله نظامی و تحریم اقتصادی حکومت مرکزی، دولت دمکراتیک خودمختار آذربایجان را به رهبری پیشه‌وری تشکیل داد. فعالین فرقه دمکرات، از ۱۹ آبان تا ۲۹ آبان، ده روزی که در تمام نقاط آذربایجان تظاهرات و میتینگ‌های بزرگی را سازمان‌دهی کردند که عمده خواست‌های این میتینگ‌ها، همان تشکیل «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» بود. در این تجمعات رهبران و نماینده‌های فرقه در شهرستان‌ها و بخش‌های مختلف آذربایجان نیز پا به عرصه وجود گذاشتند. نمایندگان فرقه در این گردهمایی‌ها و سخنرانی‌های خود به «نماینده‌گی» انتخاب شدند و در ۲۹ آبان ۷۲۴ نفر از این نمایندگان از طرف مردم آذربایجان وارد تبریز شدند تا در مجمعی که «مجمع ملی آذربایجان» خوانده شد، شرکت کنند. این مجمع، نامه سرگشاده به شاه و نخست وزیر و رئیس مجلس نوشت و در آن خواستار «حق خودمختاری» گردید. در ششم آذر ماه ۱۳۲۴، مجمع ملی انتخاباتی را برای انجمن‌های ایالتی و ولایتی ترتیب داد که پنج روز طول کشید و برای نخستین بار در تاریخ مشروطه ایران (و شاید در طول تاریخ ایران) زنان نیز حق رای پیدا کردند. در این انتخابات نام انجمن ایالتی و ولایتی به «مجلس ملی» تغییر داده شد. فرقه در این دوره می‌گفت که دوستان هزار عضو دارد و صد نفر نماینده «مجلس»، که با رای مستقیم مردم انتخاب شده‌اند. در این مدت، فرقه نیروی مسلحی به نام «فدائی» را به وجود آورد که در سراسر آذربایجان سازمان‌دهی شده بودند. این نیرو، بعدها ارتش منظم دولت آذربایجان را تشکیل داد. در همین اواسط آذر ماه بود که فدائیان در مراغه، مرند، سراب، میانه، و اردبیل مسلط شدند. روز ۱۴ آذر به نزدیکی زنجان هم رسیدند.

تشکیل دولت خودمختار محلی و اقدامات یک ساله این دولت

روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ - ۱۲ دسامبر ۱۹۴۵ مجلس ملی آذربایجان، با حضور ۷۵ نماینده از ۱۰۱ نماینده رسماً گشایش یافت. میرزا علی شهبستی، ۴۷ ساله به ریاست مجلس برگزیده شد و همین مجلس ارگان‌های گوناگون دولت «ملی آذربایجان» را تعیین کرد. کابینه هم با شرکت ده نفر وزیر تشکیل گردید و پیشه‌وری به عنوان «باش وزیر» - (نخست وزیر) انتخاب شد. این کابینه عامدانه و آگاهانه وزیر امور خارجه و وزیر جنگ انتخاب نکرد. زیرا «دولت ملی» خود را تابع ایران می‌دانست و کوششی هم به عمل نیاورد که مثلاً در سازمان ملل متحد عضو شود یا از دولت‌ها بخواهد دولت تازه تاسیس آذربایجان را به رسمیت بشناسد.

دولت محلی به رهبری پیشه‌وری، در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ از مجلس ملی رای اعتماد گرفت و بلافاصله با سرعت و با تمام قوا اقدامات مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در جهت سازندگی و بهبود منافع کارگران و مردم محروم آغاز کرد.

دولت خودمختار آذربایجان، فعالیت‌های فرهنگی و عمرانی گسترده‌ای را در عرصه تدریس به زبان مادری در مدارس ابتدایی، تاسیس دانشگاه و مراکز تربیت معلم، اصلاحات اداری، بازسازی اقتصادی و حمایت از صنایع محلی، اصلاحات ارضی در روستاها، تشکیل شوراهای شهری و روستایی همراه با کمیته‌های نظارتی، تهیه قانون کار، تصویب قوانین مالیاتی که در آن مالیات بر مواد غذایی حذف شده بود، تشکیل کلاس‌های سواد آموزی، ایجاد فرستنده رادیویی و مراکز اطلاع‌رسانی و چاپخانه و ده‌ها طرح و پروژه سازندگی و عمرانی را در دستور فعالیت‌های خود قرار داد. خیابان‌های اصلی تبریز آسفالت شدند. خیابان‌ها به نام ستارخان، باقرخان و دیگر قهرمانان انقلاب مشروطیت نام‌گذاری شدند. بیمارستان‌ها و کلینیک‌ها تاسیس گردید. خانه‌های سالمندان به وجود آمد. یکی دیگر از مهم‌ترین اقدامات دولت خودمختار، تقسیم زمین بین کشاورزان و اصلاحات در حوزه کشاورزی بود.

دولت محلی، همچنین برای حفظ دستاوردهای خود، ارتش محلی را با شرکت داوطلبانه گروه‌های فدایی تشکیل داد. همه این اقدامات ارتجاع محلی و حکومت مرکزی را بیش از پیش به وحشت انداخت.

حکومت یک ساله بر آزادی زن تاکید داشت. برنامه زنان و شکستن موانع رشد زنان را در راس اصلاحات قرار داد. تشکیلات زنان، با آموزش‌های لازم، دختران جوان را وارد عرصه‌های گوناگون اجتماعی کرد. با شکل‌گیری تشکیلات زنان (قادین لار تشکیلاتی)، مربیان تعلیم و تربیت برای اعزام به دهات، وسایل ورود زنان برای خدمت در نهضت سوادآموزی همگانی پایه فعالیت اجتماعی زنان را فراهم کرد. همچنین آن عده‌ای از زنان به نیروهای مسلح حکومت محلی پیوستند.

فراگیری زبان فارسی بعد از سه یا پنج سال به عنوان زبان دوم در برنامه‌های آموزشی گنجانده شد. عمران و آبادی و راهسازی گسترش یافت.

روزنامه آذربایجان، در تاریخ پنجم اسفند ماه ۱۳۲۴، با اعلام شروع تقسیم اراضی نوشت: «تعداد املاک خالصه اعم از انتقالی، فروخته شده، بازخریداری و سایر انواع بالغ بر سه هزار پارچه آبادی است. املاک دشمنان حکومت ملی که آذربایجان را ترک نموده‌اند ۴۳۷ پارچه می‌باشد که در آمار فوق منظور نشده است. با تقسیم این املاک به نظر می‌رسد یک میلیون نفر از دهقانان صاحب زمین خواهد شد. و متعاقب آن آگهی مربوط به شروع تقسیم

خالصجات در شهرهای میاندوآب، خوی، اهر و اطراف تبریز در تاریخ ۲۴/۱۲/۷ از طرف وزارت کشاورزی آذربایجان انتشار یافت. بنا به تصمیم حکومت ملی قرار بر این بود که تقسیم اراضی تا پایان اسفند ماه سال ۱۳۲۴ خاتمه یابد.

اخذ مالیات از زمین‌داران و سرمایه‌داران و گسترش فرهنگ و هنر بومی و راه‌سازی روستاها و ساختن مدارس و حمام و درمانگاه در دهات آذربایجان و تاسیس دانشگاه و ایجاد رادیو و اهمیت دادن به توسعه و شناسایی «حقوق زنان» از جمله اقدامات حکومت یک ساله فرقه دموکرات بود.

روزنامه جبهه، ارگان حزب ایران، در سرمقاله هشتم مهر ماه ۱۳۲۵، شماره ۲۵۸، نوشت: «... نهضت آذربایجان آزادی‌خواه، اصلاح‌طلب و مترقی است. در آذربایجان املاک را تقسیم می‌کند، عوارض را حذف می‌نماید. تمام عملیات در جهت ترقی دادن سطح زندگی دهقانان انجام می‌گیرد و در آذربایجان در عرض یک سال، ۵۰۰ مدرسه می‌سازند. بیمارستان‌های متعدد ساختند، دانشگاه تشکیل می‌دهند، کودکستان و تیمارگاه آماده می‌کنند، یعنی در بالا بردن سطح دانش اهالی کوشش فراوان مرعی می‌دارند، با تمام قوا راه‌ها را تعمیر کرده خیابان‌ها را اسفالت می‌کنند، از ناامنی جلوگیری کرده در مقابل فساد به سختی مبارزه می‌نمایند. رهبران نهضت آذربایجان از آزادی‌خواهان مبارز قدیمی هستند که اغلب اهل فضل و دانشند...»

کنسول انگلیس نیز در تبریز، می‌نویسد: «... فرصت یافتیم با برخی از مقامات فرقه دموکرات ... به نظر می‌رسد آنان از قشر ماهر طبقه کارگر صنعتی هستند... اصلاحات ارضی دوستان زیادی برای حکومت محلی ایجاد نموده، برنامه‌های اشتغال‌زا برای بی‌کاران تولید اشتغال کرده، اصلاح اداری موجی کارایی دستگاه دولتی شده و این تحولات در مجموع پشتیبانی مردمی را به همراه داشته است.» (آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب)

پیشه‌وری، پس از اولین کنگره فرقه، روز دهم مهرماه ۱۳۲۴، در مقاله‌ای می‌نویسد: «شعارهای ما محرمانه و مرموز نیست و ما با افکار و اندیشه‌های مخالف استقلال و تمامیت ایران مبارزه می‌کنیم. ... تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی حق مشروع و قانونی ما است... پدران ما این حق را با زور و قهر و غلبه گرفته‌اند (حالا) ما می‌خواهیم آن را از چنگال غاصبین بیرون بیاوریم...»

بیات، استنادار اعزامی از تهران در مذاکره با سران فرقه می‌پرسد: «مقصود از این مختاریت چیست؟ انسان از این کلمه وحشت می‌کند. خوب است یک چیز دیگری به جای آن گذاشته شود. پیشه‌وری ضمن توضیح کلمه «مختاریت ملی» از شیوه حکومت سویس و ایالات متحده مثال می‌آورد. بیات می‌پرسد، می‌خواهید مختاریت شما در حدود باشد؟ پیشه‌وری پاسخ می‌دهد، به هیچ وجه ما در صدد تجزیه کشور نیستیم. می‌خواهیم که در حدود سرحدات ایران و زیر پرچم ایران و رعایت قوانین عمومی عادلانه در کارهای داخلی خودمختار باشیم. پول ما همان پول رایج ایران است، به مجلس شورای ملی نماینده خواهیم فرستاد و قسمتی از مالیات را برای مخارج عمومی مانند نگهداری قشون یا نمایندگان سیاسی در خارجه و غیره به دولت مرکزی پرداخت خواهیم کرد...» (سیری در کوچه‌های خاطرات، حمید ملازاده، ص ۷۹ انتشارات ارك، تبریز ۱۳۷۳)

دولت خودمختار آذربایجان، حتی مخالفین سیاسی خود را که برای نابودی دولت و کشتار مردم اقدام کرده بودند را هرگز به اعدام محکوم نکرد. دادگاه علنی و مجرمین از وکیل مدافع برخوردار بودند. برای مثال، حکم دادگاه درباره سرهنگ زنگنه که دست به کشتار مردم ارومیه زده بود و سرهنگ نوربخش، چنین بود: «... محکمه عالی صحرانی از تاریخ ۲۸ فروردین ماه تا ۱۲ اردیبهشت با حضور مدعی‌العموم آذربایجان در سالن دبیرستان تبریز در جریان بود، محکمه به اتفاق آراء و به دلایل زیر جرم متهمین را مسلم می‌داند:

۱ - حقیقت داشتن کشتار ۵۰۰ نفر در داخل و خارج ارومیه از تاریخ ۲۱ تا ۲۷ آذر.
۲ - سرهنگ زنگنه و نوربخش از مسببین این کشتار شمرده می‌شوند، زیرا دستور حکومت مرکزی تهران را که ترک مقاومت بوده اجرا ننموده‌اند.

۳ - اعترافات سرهنگ زنگنه و دیگر متهمین راجع به وقوع این جرم، کاملاً مسلم و مجازات او منطبق با ماده ۳۴۱ دادرسی کیفری است و مجازات اعدام درباره او اعلام می‌گردد.

هیات قضات با توجه به علو روح و نجابت مردم آذربایجان از ماده ۴۴ استفاده کرده، مجازات وی را به ده سال حبس با اعمال شاقه تخفیف داده، تا به تمام دنیا ثابت شود که مردم آذربایجان حتی نسبت به دشمنان خود از نظر این که ایرانی هستند شفقت روا می‌دارند. بگذار مرتجعین بدانند که ما خونریزی را به چشم نفرت می‌نگریم. مجازات سرهنگ نوربخش نیز اعدام است، ولی با در نظر گرفتن ماده ۴۴ ده سال حبس با اعمال شاقه درباره وی اجراء می‌شود. مجازات سرگرد بهاروند با در نظر گرفتن ماده ۴۴ و ۴۵ و این که جرم وی از نوع جناحه است شش ماه حبس می‌باشد.» (روزنامه رهبر، شماره ۷۰۱، چهارشنبه ۴ اردیبهشت ۱۳۲۵ به نقل از رادیو تبریز)

روزنامه کیهان، به قلم عبدالرحمن فرامرزی، نوشت: «آنچه که محقق است این است که در هر جای دنیا نهضتی بر ضد هیات حاکمه و وضع موجود بشود، به تهمت‌های زیادی متهم می‌گردند، من یقین دارم روزهایی که آذربایجانی‌ها نهضت مشروطه‌خواهی کرده بودند نیز در نزد هیات حاکمه و طرفداران وضع موجود، به همین گونه تهمت‌ها منسوب می‌گشته‌اند. قیام خیابانی و میرزا کوچک‌خان را به خاطر دارم که به همین نسبت‌ها متهم بود و در دولت ملی‌ترین اشخاص یعنی مرحوم مشیرالدوله آن‌ها را اشرار و متجاسرین لقب دادند ولی امروز برای آن‌ها گریه می‌کنند

و لقب آزادی‌خواه و مجاهد به آن‌ها می‌دهند.» فرامرزی، کسی است که پس از شکست جنبش دمکراتیک آذربایجان، شدیدترین حملات را به این جنبش و به ویژه پیش‌روی آغاز کرد.

بدین ترتیب، همه اسناد و موضع‌گیری‌های پیش‌ه‌وری و دولت خودمختار محلی آذربایجان، حاکی از آن است که آن‌ها نه تنها مخالف جدایی آذربایجان از ایران بودند، بلکه همواره به اتحاد و همبستگی همه کارگران و مردم محروم سراسر ایران و بست و گسترش سیاست‌های جاری در آذربایجان به همه نقاط ایران اصرار می‌ورزیدند. مهم‌تر از همه پیش‌ه‌وری یک کمونیست بود و انترناسیونالیسم پرولتری را در افق و چشم‌انداز خود قرار داده بود، بنابراین، پیش‌ه‌وری نمی‌توانست در عین حال ناسیونالیست و خواهان جدایی آذربایجان از ایران باشد. تلاش او و کابینه‌اش در جهت از بین بردن هرگونه ستم و تبعیض و نابرابری و برقراری رابطه متقابل آزادانه و برابر و یکسان برای همه شهروندان ساکن ایران بود.

از سوی دیگر، مقایسه کنید سیاست‌ها و اقدامات دولت مرکزی را در همه زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، عمرانی و قضایی با عملکردهای یک ساله دولت خودمختار آذربایجان!؟

حمله ارتش شاهنشاهی به آذربایجان

سرانجام ارتش شاهنشاهی با حمایت دولت‌های بریتانیا و ایالات متحده آمریکا، هجوم بی‌رحمانه خود را برای نابود کردن دولت محلی و سرکوب مردم آزادی‌خواه آذربایجان آغاز کرد. این ارتش، آن‌چنان کشتار وحشیانه‌ای از مردم آذربایجان کرد که شاید ارتش‌های اشغالگر هم به این شکل شنیع در تخریب و ویرانی و تجاوز به حریم خصوصی شهروندان و کشتار مردم بی‌گناه، متوسل شوند!؟

ارتشبد حسین فردوست، در خاطراتش درباره حمله به آذربایجان، چنین می‌نویسد: «به دستور شاه در ۲۲ آذر ماه عازم تبریز شدم تا پول مورد نیاز ارتش را به آن‌جا برسانم. فرودگاه تبریز هم‌چنان می‌سوخت. مسیر راه پر از جسد بود. لیستی را نشانم دادند که حدود ۲۰۰۰ نفر را تیر باران کرده بودند.»

علاوه بر عملکردهای جانپایانه ارتش شاهنشاهی، مرتجعین و خوانین مسلح محلی نیز هر جا اعضای فرقه و فدائیان را گیر می‌آوردند در جا به قتل می‌رساندند. بخشی زیادی از هواداران و اعضای شناخته شده فرقه که از ترس جان خود به کوه‌ها و دشت‌ها و جنگل‌ها پناه برده بودند، از شدت سرما و گرسنگی و بیماری جان دادند و یا طعمه حیوانات وحشی و درنده شدند. در این میان نیز تعدادی از جمله پیش‌ه‌وری موفق شدند با گذشتن از رودخانه ارس، به آذربایجان شوروی پناهنده شوند.

بسیاری از مردم آذربایجان در سال‌های بعد، توسط حکومت مرکزی و به اجبار به مناطق جنوبی و شرقی کشور کوچ داده شدند. تهدید و تعقیب و زندانی کردن کارگران و روشنفکران فعال سیاسی، در ابعاد گسترده‌ای با هدف تحت فشار قرار دادن جامعه آذربایجان و محروم کردن جامعه از رهبران و فعالین سیاسی و اجتماعی ادامه یافت.

ارتش شاهنشاهی، در مسیر حرکت خود به آذربایجان، به هر جنایتی متوسل شدند. ویلیام دوگلاس، قاضی آمریکایی که پس از تسخیر آذربایجان توسط ارتش شاهنشاهی به تبریز رفت، مشاهدات خود را چنین توصیف کرد: «ارتش ایران، ارتش رهایی‌بخش در مسیر خود آثار خشونت برجای گذاشت. ریش دهقانان را آتش زدند. به ناموس زنان و دختران آنان تجاوز کردند، اموال خانه‌ها را به غارت بردند، دام‌ها را دزدیدند. ارتش از زیر هرگونه کنترل در رفت. رسالتش نجات دادن بود، ولی به غارت مردم غیرنظامی پرداخت و کشته‌ها و ویرانی‌ها پشت سر نهاد. زندان‌ها مملو از آذربایجانی‌های بی‌گناه است، چوب‌های دار و اعدام فراوان است. با ناسیونالیست‌ها نیز بدرفتاری می‌شود. دهقانان بیچاره را که برای دمکرات‌ها ابراز علاقه کرده بودند، در معرض توهین قرار دادند. یک دهقان پیر آذربایجانی به ما چنین گفت: مال و حیثیت ما را پایمال کردند، آثار این حوادث جگرسوز هرگز از خاطر آذربایجانی‌ها زدوده نخواهد شد.» (مجله دنیا، آبان ۱۳۵۴، ص ۲۰، مقاله حسین جودت، «۲۱ آذر یک روز تاریخی در جنبش انقلابی ایران»)

روزنامه داد، در ستون اخبار مورخه ۲۳ آذر ماه ۱۳۲۵ خود نوشت: «حکومت نظامی در تبریز - کشتار ششصد نفر از دمکرات‌های آذربایجان» و «اعزام هیات به آذربایجان برای تشکیل ادارات دولتی»، گوشه‌های از جنایت ارتش شاهنشاهی در تبریز را برشمرد.

پس از کشتار مردم آذربایجان، ملیون و مذهبیون، از حزب ایران، جبهه ملی تا آیت‌الله‌های ریز و درشت از جمله امام جمعه تهران، نامه‌های تشکرآمیز به دربار و شاه آدم‌کش نوشتند و «اقدامات و فداکاری‌های ارتش شاهنشاهی در راه حفظ مملکت و دیانت اسلام و عظمت اعلیحضرت همایونی!؟» تشکر کردند. برخی از نظامیانی که در این کشتار وحشی‌گری بیش‌تری از خود نشان داده بودند از سوی شاه، به دریافت نشان و درجات افتخاری نایل شدند. بسیاری از مرتجعین محلی و مالکان و سران عشایر، حتی به وکالت مجلس رسیدند. روزنامه‌نگاران و روشنفکران اپورتونیست که از پیش‌ه‌وری تقدیر به عمل آورده بودند، این بار پس از سقوط دولت دمکراتیک خودمختار محلی آذربایجان، شدیدترین حملات و توهین‌ها را به پیش‌ه‌وری کردند.

بدین ترتیب، روز ۲۱ آذر که روز جنگ و کشتار و گرسنگی و زندان و اعدام و ظلم و ستم بر مردم آذربایجان بود، توسط رضا پهلوی و حکومت سرکوبگرش روز «نجات آذربایجان» نام‌گذاری شد. از این رو، ارتش ایران، با کشتار و سرکوب مردم محروم و تحت ستم به ویژه سرکوب خونین مردم آذربایجان و کردستان، به عنوان یک ارتش دشمن شهروندان بازسازی و تربیت شد.

جمع‌بندی

سرکوب خونین جنبش دمکراتیک آذربایجان و کردستان در تاریخ سیاسی ایران، جایگاه ویژه‌ای دارد. اگر جنبش‌های دمکراتیک آذربایجان و کردستان ماندگار می‌شدند قطعاً در شکل‌گیری جنبش‌های دمکراتیک در سراسر ایران به عنوان سنگر آزادی‌خواهان نقش مهمی ایفا می‌کردند. در چنین شرایطی، شاید حکومت پهلوی چندین دهه پیش از انقلاب ۵۷، سرنگون می‌شد و گرایش ارتجاعی مذهبی نیز نمی‌توانست از دل چرکین آن بیرون بزند. با این وجود باز هم آذربایجان و کردستان دو سنگر بزرگ و مهم جنبش کارگری کمونیستی و آزادی‌خواهی سراسری ایران و خاری در چشم حکومت جمهوری اسلامی هستند.

در انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران نیز کارگران و مردم محروم و تحت ستم و روشنفکران چپ آذربایجان پیش‌قدم بودند. هر چند که بسیاری از سران جنایت‌کار جمهوری اسلامی، آذری زبان هستند، اما با این وجود از جمله در سرکوب و کشتار مردم آذربایجان و کردستان در جهت تثبیت پایه‌های حکومت جهل و جنایت و ترور جمهوری اسلامی، سنگ تمام گذاشتند. این واقعیت باید هر انسانی را به این نتیجه برساند که تمام بدبختی‌های جامعه ایران، نه مردم فارس زبان، بلکه حکومت‌های مرکزی هستند که سران آن و نیروهای سرکوبگرشان نیز از جمله به زبان‌های مناطق مختلف ایران سخن می‌گویند. بنابراین، باید به محتوا و مضمون سیاست‌های شخصیت‌ها و جریانات مردم تحت ستم باید توجه کرد نه صرفاً به زبان آن‌ها. یعنی صرفاً به ناسیونالیسم مردم تحت ستم کردستان، بلوچستان، خوزستان، آذربایجان و غیره تکیه کردن نه تنها ستم ملی را حل نمی‌کند، بلکه این ستم را با تقابل شوینیست‌های فارس به یک جنگ داخلی تبدیل می‌کند. باید دید مضمون و محتوا و جوهر سیاست‌هایی که جریانات و شخصیت‌های مختلف سیاسی و اجتماعی ارائه می‌دهند به نفع کدام طبقه است و چه افق و چشم‌اندازی را دنبال می‌کند؟ نهایتاً عامل همه فقر و فلاکت اقتصادی و سرکوب‌های مداوم سیاسی در اعماق سیستم سرمایه‌داری نهفته است. از این رو، طبیعی است که برای رهایی از این همه فلاکت اقتصادی و سیاسی و همچنین ظلم و ستم ملی، باید بر اتحاد و همبستگی کارگران و آزادی‌خواهان و مردم تحت ستم سراسر ایران تاکید کرد.

امروز جریانات و شخصیت‌های ناسیونالیست رنگارنگ جامعه ایران، با سازمان‌دهی وزارت امور خارجه آمریکا، راه‌حل‌های مشمزنکننده‌ای ارائه می‌دهند. راه‌حلی‌هایی که قبل از هر چیز بوی یوگسلاویزه شدن و جنگ و کشتار می‌دهند. براین اساس باید جریاناتی که تحت عنوان «نماینده خلق‌ها» در راهروهای وزارت خارجه آمریکا سرگردانند و در انتظار احتمال حمله نظامی و یا محاصره اقتصادی ایران روزشماری می‌کنند اکنون با انتشار گزارش هیات تحقیق عراق و جهت‌گیری‌های احتمالی آمریکا در خاورمیانه و در ساخت و باخت با جمهوری اسلامی، در حال فروپاشی و انزوا به سر می‌برند و سرگیجه سیاسی گرفته‌اند.

در چنین فضایی بار دیگر جنبش کارگری کمونیستی در مخالفت با جنگ و کشتار و استثمار و نابرابری سرمایه‌داری و حمله آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق و یا فردا به کشور دیگری و فراتر از آن با ارائه راه حل و آلترناتیو سوسیالیستی از جمله برای حل پایه‌ای ستم ملی، حقانیت سیاست‌هایشان به اثبات رسیده است.

در چنین روندی، حق مسلم «ملل» تحت ستم سراسر ایران است که سرنوشت خود را به دست خویش گیرند و در فضایی آزاد و برابر با زبان محلی خود دست به فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بزنند و زبان فارسی را نیز به عنوان زبان سراسری برای برقراری ارتباط سراسری انسانی و اجتماعی در مدارس و دانشگاه‌ها در کنار زبان محلی تدریس کنند، بدون این که هیچ زبان و ملتی بر زبان و ملت دیگر برتر باشد.

آثار و عواقب شکست جنبش دمکراتیک آذربایجان، فقط به آذربایجان محدود نماند، بلکه ضربه شدیدی به کل روند جنبش‌های دمکراتیک و چپ در سراسر ایران زد. از این رو بهترین تقدیر از انقلابیون دوران مشروطیت و دولت خودمختار محلی آذربایجان و همه انقلابیون و آزادی‌خواهان جان باخته راه آزادی و سوسیالیسم در راه مبارزه با جمهوری اسلامی، حضور فعال در صفوف متحد و متشکل جنبش کارگری کمونیستی سراسر ایران در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و برپایی یک جامعه آزاد و برابر و انسانی و با نشاط است.

مسئله، کارگران و کمونیست‌ها با هر زبانی حرف بزنند و در هر کجای کره خاکی ساکن باشند، بر همبستگی طبقاتی و مبارزه متحد و متشکل در جهت سرنگونی سیستم سرمایه‌داری و برقراری جامعه اشتراکی کمونیستی که در آن هیچ انسانی انسان دیگر را استثمار نمی‌کند، همواره تاکید دارند. جامعه‌ای که در آن، همه شهروندان بدون توجه به ملیت، جنسیت و پاورهای سیاسی، شهروندان برابر محسوب می‌شوند و از تمام نعمات و دستاوردهای جامعه نیز سهم یکسانی می‌برند.